**مفهوم اخلاق و فلسفه اخلاق چیست؟**

اخلاق در اصل، واژه اي عربي است که مفرد آن خُلق و خُلُق به معناي صورت درونی باطني و ناپيداي آدمي است. حکيمان يونان و نيز فيلسوفان مسلمان، مسيحي و يهودي در نظريه انسان شناسي خود معتقدند انسان به جز بدن مادي، نفس غير مادي نيز دارد که اصل حيات آدمي از آنجا سرچشمه مي گيرد. بر اين اساس، دانشي که موضوع آن، بدن انسان است و به بررسي حالت هاي بدن و شناسايي بيماري هاي تن و چگونگي درمان آنها می پردازد، «**طب** **الابدان**» ناميده مي شود و در برابر آن «**طب الارواح**» يا همان علم اخلاق به دانشي گفته مي شود که موضوع بحث آن حالت هاي سلامت يا بيماري روح می باشد. اين فيلسوفان وجود نفس يا روح آدمي را مسلم مي گرفتند. در اصطلاح آنان علم اخلاق دانش شناسايي نيک و بدملکات نفساني (حالت هاي روحي) می باشد.

چنان که مي بينيم اين تعريف از دانش اخلاق با معناي لغوي خُلق متناسب بوده و در ارتباط است. البته به اعتقاد حکيمان گذشته، هر گونه رفتار ظاهري و عمل آدمي از همين روح سرچشمه مي گيرد؛ از اين روي، ثمره اصلاح درون خيلی زود در رفتار ظاهري نمايان مي شود. در دوران جديد، برخي در اصل وجود نفس يا روح ترديد کرده اند. آنان موضوع علم اخلاق را نه روح و روان، بلکه رفتار آشکار و ظاهري انسان قلمداد مي کنند. علم اخلاق نيز از نظر آنان چيزي جز دانش شناسايي خوب و بد رفتار و اعمال آدمي نيست. با انکار روح، دانشي به نام «**الطب الروحاني**» نيز موضوع خود را از دست مي دهد.

به نظر ما دانش اخلاق را بايد به گونه اي فراگير تعريف کرد تا هم شناسايي حالت هاي روحي و بازشناسی آنها از خصلت هاي دروني بد را در برگيرد و هم شامل شناخت رفتار و اعمال و تعيين خوب و بد آنها را، با صرف نظر از روحيه فاعل و عامل آنها، بشود.

اخلاق یکی از شاخه هاي فلسفه به شمار می آید که داراي جنبه هاي فردي و اجتماعی است و به هنجارهاي رفتار بشر مربوط می شود. بنابراین داوري یا ارزش گذ اري درباره افعال انسانی که به صورت ارادي و اختیاري انجام شود، درعلم اخلاق صورت می گیرد.

**تعریف اخلاق**

با توجه به برخی از تعاریف ارائه شد راجع به اخلاق و نقش هاي مختلف اخلاق در زندگی بشر می توان اخلاق را با عبارت زیر تعریف کرد: اخلاق عبارت است از مجموعه اي از اصول و هنجارهاي راجع به ارزش یابی و داوري درباره افعال انسانی که به صورت ارادي و اختیاري انجام شود و تشخیص خوبی یا بدي آن ها و تعیین الزامات (بایدها ونباید ها)، مسئولیت ها و وظایف براي انسان.

**قلمرو اخلاق و ماهیت آن**

درباره قلمرو اخلاق اظهار نظرهاي متفاوتی وجود دار د . بخشی از عملکردها و رفتارهاي انسان ها که فاقد بار ارزشی هستند، خارج از حیطه اخلاق قرار می گیرند مانند طرز استفاده از خودکار براي نوشتن یا شیوه استفاده از کارد و چنگال براي صرف غذا. البته ممکن است هریک از این اقدامات با توجه آداب اجتماعی یا قومی مورد قضاوت قرارگیرند، گرچه جزء امور اخلاقی به شمار نمی آیند . تفاوت هاي محیطی، فرهنگی و اجتماعی موجب می شود نحوه رفتارها نیز به صورت هاي متفاوتی شکل گیرد و به ظاهر در قلمرو اخلاق هر منطقه وارد شود، اما آداب اجتماعی جزء قلمرو اخلاق نیستند، بلکه خارج از حوزه شمول آن هستند. از این رو موضوعات و اموري که خوب یا بد بودن آن ها یا ارزش یابی و قضاوت راجع به آن ها مورد توجه است و اقداماتی که باید یا نباید انجام شوند، در حیطه اخلاق قرار می گیرند. هنگامی که فضیلت ها و رذیلت ها (صفات پسندیده یا ناپسند اخلاقی)، خوبی یا بدي امور یا درستی و نادرستی آن ها، بایدها و نبایدها، مسئولیت ها و وظایف در عباراتی مطرح گردند، موضوعات و رفتارها مورد قضاوت ارزشی قرار می گیرند مانند فضیلت بودن عدالت ورزي و رذیلت بودن ستم به دیگران، لزوم احترام به مصرف کننده و رعایت قانون، مسئولیت بنگاه ها در برابر مصرف کنندگان و خودداري از فریب مخاطب که وظیفه عرضه کنندگان کالاها و خدمات یه شمار می آید. درباره ماهیت اخلاق دونکته عمده زیر قابل توجه است :نخست اینکه احکام اخلاقی باید پشتوانه محکمی از دلایل داشته باشند؛ و دوم اینکه اخلاق مستلزم ملاحظه بیطرفانه منافع هر فرد است

**شاخه هاي اخلاق**

مباحث اخلاقی یا مرتبط با اخلاق با توجه به موضوعات مربوط به آن در شاخه هاي علم اخلاق مورد مطالعه قرار می گیرند. اخلاق و موضوعات و مباحث راجع به اخلاق را به صورت هاي مختلف از یکدیگر تفکیک کرده اند. اخلاق را می توان به به سه شاخه کلی زیر تقسیم نمود فرا اخلاق، اخلاق دستوري و اخلاق کاربردي.

فرا اخلاق موضوعاتی مانند مباحث مفهومی را در بر می گیرد و معنا یا تعریف اصطلاحات و مفاهیم مورد استفاده در جمله هاي اخلاقی مانند خوب، بد، درست و نادرست را تبیین می کند.

اخلاق هنجاري یا دستوري چگونگی تعیین ارزش هاي اخلاقی را مورد مطالعه قرار می دهد و به ایجاد قواعد و استانداردهاي عملی مربوط می شود مانند تعیین وظایف انسان یا عادات پسندید هاي که انسان باید کسب کند. به عبارت دیگر، اخلاق دستوري به بیان مصادیق مورد نظر می پردازد. مکاتب اخلاقی در این حوزه قرار می گیرند. شایان ذکر است سه مکتب عمده در اخلاق دستوري وجود دارد: نتیجه گرایی، وظیفه گرایی و فضیلت گرایی.

اخلاق کاربردي شاخه سوم اخلاق است. اخلاق کاربردي استفاده از ارزش هاي اخلاقی و بهره گیري از نظریه هاي اخلاق دستوري را مورد مطالعه قرار می دهد و به امور مورد مناقشه و ارزش هاي عملی رفتار انسان ها در حوز ه هاي خاص می پردازد. موضوعاتی از قبیل اخلاق حرفه اي و اخلاق کسب و کار در اخلاق کاربردي مورد بحث قرار می گیرند .

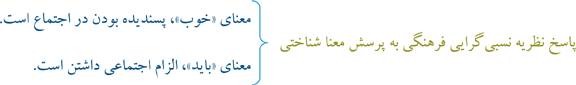
فرااخلاق

گفتيم که مسائل علم اخلاق، پرسش هايي اخلاقي و ارزش داورانه درباره حالت هاي روحي يا اعمال و رفتار اختياري انسان است. اين پرسش ها نقطه آغاز دانش اخلاق به شمار مي روند. اما ديديم که پيش فرض اين پرسش ها پاسخ گويي به برخي پرسش هاي ديگر بود که منطقاً پيش از آنها طرح مي شوند. به عبارت ديگر، داوري هاي ارزشي ما همه بر اساس اصل های اخلاقي مورد قبول ما صورت مي گيرند و در آنها کلمه هايی، مانند: خوب، بد، بايد و نبايد به کار مي رود؛ اما هرگز پرسش هايي مانند: خوب، چه معنايي دارد؟ يا دروغ، چرا بد است؟ را به خود راه نمي دهند. علم اخلاق، کار خود را با اين پيش فرض آغاز مي کند که پاسخي \_ هر چند اجمالي \_ براي اين پرسش ها وجود دارد و اين بدان معناست که بحث درباره اين پرسش ها بر بحث هاي علم اخلاق مقدم است و بايد در فلسفه علم اخلاق طرح شود. اين پرسش ها در اصل، اصول و مباني، و به اصطلاح، مبادي علم اخلاق اند.

اولين و مهم ترين پرسش فرا اخلاقي اين است که معنا و مدلول مفاهيم اخلاقي، مانند خوب، بد، درست، نادرست، بايد و نبايد چيست؟ دو مفهوم «خوب» و « بايد» بنياد مفاهيم اخلاقي ديگرند؛ به همين دليل، بيشتر بحث هاي فرا اخلاقي در اطراف اين دو مفهوم صورت مي گيرد. در زیر به بیان تعدادی از نظریه های اخلاقی که درخصوص مباحث و مبانی فرااخلاق بحث می کنند می پردازیم:

* نظریه نسبی گرایی فرهنگی

براساس اين ديدگاه، «خوب بودن» به معناي مورد پسند بودن چيزي در جامعه است. طرف داران اين نظريه، «بايد» را نيز به «لزوم اجتماعي» تفسير مي کنند. پس پاسخ اين نظريه به پرسش معنا شناختي بالا اين است:



بنابراين نظريه، ارزش هاي اخلاقي براساس نوعي توافق اجتماعي تعيين مي شوند؛ پس ممکن است فرهنگي با فرهنگ ديگر متفاوت باشند. هر جامعه اي براي پايداري خود و تأمين شرايط حيات اجتماعي اش اعمال و رفتاري را لازم مي داند و انجام دادن برخي اعمال را منع مي کند. اين اعمال و رفتار در قالب «بايد» و «نبايد» ها يا «درست» و «نادرست» هاي اخلاقي شناسانده مي شوند.

افزون بر اين، هر جامعه اي به برخي اعمال و رفتار، ديدگاه خوبي دارد و از آنها خوشش مي آيد و برعکس، به برخي اعمال، ديدگاه بدي دارد و از آنها بدش مي آيد. اعمال خوش آيند اجتماع در قالب «خوبِ اخلاقي» در مي آيند و اعمالي که مورد نکوهش جامعه است، لباس «بد اخلاقي» به خود مي پوشند. بنابراين، مبناي خوب و بد، و بايسته و نبايسته بودن چيزي، تصميم و گرايش يک جامعه به آن است.

اگر همه جامعه هاي انساني گرايش هاي يکساني داشتند و براي ماندگاري حيات خود، تصميم هاي مشابهي مي گرفتند، ارزش هاي اخلاقي مشترکي بر همه جامعه ها حاکم مي شد؛ اما مردم شناسان به ما مي گويند: الگوهاي حيات اجتماعي، نه فقط در طول دوره هاي زماني، بلکه در زمان واحد نيز متفاوت بوده اند؛ براي نمونه، در حال حاضر تفاوتهاي فراواني ميان گرايش هاي اجتماعي جامعه هاي مختلف، يا ديدگاه هاي آنها درباره بایستگي هاي حياتي شان وجود دارد. بنابراين، ارزش هاي اخلاقي که تابع سليقه اجتماع است، در فرهنگ هاي مختلف، صورت هاي مختلفي به خود مي گيرد.َ

اين نظريه، چون ارزش هاي اخلاقي را وابسته فرهنگ هاي انساني مي داند، «نسبي گرايي فرهنگي» ناميده مي شود.

* **نظريه ذهني گرایي**

در اين نظريه برخلاف نسبي گرايي فرهنگي؛ جملات اخلاقي، توصيف احساسات اجتماع نيست، بلکه توصيف احساسات فردي است. بر اساس اين ديدگاه، هنگامي که کسي مي گويد «راست گفتن خوب است» در واقع بيان مي کند که گرايش به راست گفتن دارد و از آن خوشش مي آيد. در نسبي گرايي فرهنگي وقتي يک عضو جامعه سخن از خوبي يک کار مي گويد، در حقيقت احساسات جامعه را بيان مي کند که گاهي ممکن است با احساسات شخصي خود وي ناسازگار باشد؛ اما در ذهني گرايي اصولاً حوزه اخلاق کاملاً خصوصي و شخصي و بازتاب احساسات مثبت و منفي فردي قلمداد مي شود.

در اين جا نه فقط حد و مرزهاي عيني اخلاق وجود ندارد، بلکه حتي حد و مرزهاي برساخته اجتماع هم در کار نيست و چيزي بيش از تمايلات فردي انسان بر عرصه اخلاق حکومت ندارد.

بنابراين، تعريف خوب و بد چنين است: درست و خوب ناميدن چيزي، يعني من به آن چيز احساس مثبت دارم و برعکس، بد و نادرست خواندن چيزي، يعني من به آن، احساس منفي دارم.

* **نظریه امر الهی**

بر اساس نظريه امر الهي، خوب بودن چيزي، به معناي پسنديده بودن آن در نزد خداوند عالم است و بد بودن، **نشانه** ناپسند بودن آن در نزد خداست. بنابراين ديدگاه، ارزش هاي اخلاقي، اوصاف عيني يک عمل يا حالت روحي نيست، بلکه پيامد علاقه خداوند به آن عمل، يا کراهت خداوند از آن است. البته ويژگي اين ديدگاه اين است که اساس ارزش هاي اخلاقي را در قرارگاهي استوار و آسيب ناپذير جاي داده است. احساسات فردي و جمعي انسان ها همواره دستخوش تغيير و تحول است، اما خواست الهي و امر نهي او چنان نيست.

در اين تلقي، دانش اخلاق چيزي جز معرفت امر و نهي الهي نيست و بنابراين، اخلاق کاملاَ دانشي ديني است. از نگاه معتقدان به اين نظريه، اعمال و حالت هاي روحي آدمي به خودي خود فاقد ارزش اخلاقي مثبت يا منفي است و فقط در ارتباط با خدا و با تعلق امر و نهي اوست که چيزي به نام ارزش اخلاقي وجود مي يابد.

بنابراين، اگر بر فرض، خدايي در عالم نباشد، همه چيز از لحاظ اخلاقي مساوي و يکسان مي شود. قتل و جنايت همسان نجات جان و مهرباني است و هيچ فعلي بر ديگري ترجيح اخلاقي ندارد.

* **نظریه شهودگرایی**

شهودگرايان معتقدند که مفهوم يا مفاهيم اساسي و پايه اي اخلاق قابل تعريف نيستند. البته ممکن است ما به جاي واژه «خوب» از واژه ديگري مانند «نيکو» استفاده کنيم، اما اين تعريف، لفظي است و تعريف واقعي براي «خوب» نيست.

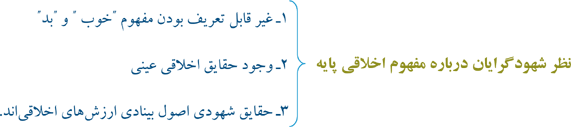
اصولاً مفاهيم پايه اي در هر زمينه اي غير قابل تعريفند؛ زيرا اگر روند تعريف مفاهيم استمرار داشته باشد، تسلسل يا دور پيش مي آيد و براي رهايي از اين مشکل بايد پذيرفت که برخي مفاهيم بدون تعريف قابل شناسايي و درکند. پس تعريف ناپذيري يک مفهوم مانع از شناخت آن نيست، بلکه فقط نشان مي دهد که شناسايي آن به صورت حدّ و بر اساس مفاهيم پايه اي تر نيست.

در واقع شناخت مفهوم «خوب» شهودي است و مانند مفاهيم پايه اي ديگر، چون وجود و عدم، بدون استفاده از هر مفهوم ديگري دانسته مي شود.

بر خلاف نسبي گرايان، ذهني گرايان و قائلان به نظريه امر الهي، شهودگرايان معتقدند که حقائق اخلاقي مستقل از اراده انسان و حتي اراده (تشريعي) خداوند دارند. مثلاً کسي که مي گويد «قتل و تجاوز بد است» در واقع مي خواهد بگويد که اين کار به خودي خود بدي آن به تمايلات ما بستگي ندارد؛ به طوري که حتي اگر همه انسان ها به فرض، متمايل به آن باشند، خوب نمي شود.

اصول بنيادي ارزش هاي اخلاقي، حقائق شهودي و بديهي اند. هر انساني به صورت بديهي مي تواند خوبي برخي کارها، مانند عدالت را دريابد و براي درک آن نياز به مقدمات نظري ندارد. البته درک بديهي اصول اخلاقي به معناي عدم احتياج به استدلال و نظر در زمينه تصميم گيري اخلاقي نيست. آنچه شهودگرايان مي گويند اين است که خوبي عدالت، بديهي است، اما اينکه در اين مورد خاص بايد چگونه رفتار کرد، نيازمند بررسي هاي دقيق تري است که به هيچ وجه بديهي نيست.

به هر حال مي توان کل ادعاهاي شهودگرايان را در سه مطلب خلاصه کرد:



**اخلاق دستوری**

**نظريه اخلاقي پاسخي است که به پرسش از معيار يا معيارهاي ارزش اخلاقي ارائه مي شود.** پرسش مهم اين است که چگونه و بر اساس چه معيار يا معيارهايي مي توان درباره اعمال و حالت هاي نفساني انسان داوري کرد. مثلاً چرا راست گفتن خوب و دروغ گفتن بد است؟ چرا مهرباني، خوب و کينه و نفرت، بد است و ... نظريه هاي اخلاقي بر حسب پاسخي که به اين پرسش مي دهند، در سه گروه قرار مي گيرند: نتیجه گرایی، وظیفه گرایی و فضیلت گرایی.

در نظریه هاي نتیجه گرایانه خوب یا بدبودن و حق یا باطل بودن یک عمل با عنایت به نتایج آن مورد توجه قرار می گیرد. بنابراین عملی خوب یا حق خواهد بود که نتیجه آن براي انجام دهنده عمل یا دیگران و یا عموم مردم مفید باشد.

اما در نظریه هاي وظیفه گرایانه ویژگی هاي عمل یا نیت انجام دهنده آن، خوب یا بد بودن یک عمل را مشخص می کند و نتایج عمل ملاکی براي تشخیص خوب یا بد بودن آن عمل نخواهد بود، بلکه خوب بودن یک عمل - صرف نظر از هدف یا نتیجه اي که از آن حاصل می شود - براي انجام آن کافی است.

براساس نظریه هاي مبتنی بر فضیلت گرایی انسان باید براي کسب فضایل اخلاقی تلاش کند. يك فعل يا ملكه اخلاقي خوب است، زيرا علاوه بر اينكه در ذات خود يك فضيلت و مزيت به شمار مي آيد، در سعادت و شكوفايي حيات آدمي هم تأثير دارد.بدين ترتيب ارزش اخلاقي يك عمل يا حالت نفساني، علاوه بر ذات آن عمل، تابع نقش آن در سعادت آدمي نيز هست. اين است معناي سخن ارسطو كه مي گويد ما فضيلت ها را علاوه بر مطلوبيت ذاتي آنها، براي نقشي كه در سعادت دارند، مي طلبيم.

با عنایت به وجود مکتب هاي مختلف در اخلاق دستوري، اخلاقی به شمار آمدن رفتار یک فرد با سایر افراد با توجه به مکتبی که از سوي وي پذیرفته شده است تعیین می شود. بررسی نظریه هاي مختلف نشان می دهد در تاریخ اخلاق سه دستور اساسی براي رفتار انسان معرفی شده است که عمل افراد براساس آن ها انجام می شود و دستیابی انسان به هدف مورد نظر در هر دستور به عنوان عالی ترین خیر توصیه می شود. اهداف مزبور عبار تاند از: حصول شادي یا لذت براي انسان؛ انجام وظیفه و کسب فضیلت و کمال یا رشد هماهنگ با استعدادهاي بشر. درباره منشأ الزامات رفتاري براي انسان نیز نظریات مختلفی وجوددارد. براساس این نظریات انسان باید از اوامر الهی اطاعت نماید، با کیفیاتی که با طبیعت بشر مطابقت دارد رفتار کند و یا رفتار انسان به گون هاي باشد که از تفکر خرد گرا انتظار می رود.